

بهترین متاع
در آدله
متن أبی شجاع

تألیف:

أحمد بن حسین بن أحمد إصفهانی

ترجمه، تحقیق، تفریح أهادیث و بیان دلایل:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان

فَصْلٌ: وَيَصِحُّ ضَمَانُ الدُّيُونِ الْمُسْتَقَرَّةِ فِي الدِّمَّةِ إِذَا عُلِمَ قَدْرُهَا،^۱

و ضمانت بدهکاری‌هایی که در عهده (ی شخص) استقرار یافته، صحیح است هرگاه مقدار آن دانسته شد.

۱. اصل در ضمانت قبل از اجماع، احادیثی است که از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت شده است: **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَجُلًا لَزِمَ غَرِيمًا لَهُ بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارُكَ حَتَّى تَقْضِيَنِي، أَوْ تَأْتِيَنِي بِجَمِيلٍ فَتَحْمَلَ بِهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَاهُ بِقَدْرِ مَا وَعَدَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ أَيْنَ أَصَبْتَ هَذَا الدَّهَبَ؟» قَالَ: مِنْ مَعْدِنٍ، قَالَ: «لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهَا، وَلَيْسَ فِيهَا خَيْرٌ» فَقَضَاهَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.** صحیح، ابوداؤد ۳۳۲۸

شخصی ملازم بدهکارش بود که از او ده دینار طلب داشت. و گفت: قسم به خدا که تو را رها نمی‌سازم تا این که حق من را پردازی یا برایم ضامنی بیاوری. رسول الله صلی الله علیه و سلم ضمانت آن بدهکاری شد. (بعد از یک ماه) بدهکار به مبلغی که وعده داده بود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. ایشان فرمودند: این طلاها را از کجا بدست آوردی؟ گفت: از معدن. فرمود: ما به این احتیاجی نداریم خیری در آن نیست. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم از طرف او (بدهکاری‌اش) را پرداخت نمود.

عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِجَنَازَةٍ لِيَصَلِّيَ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ؟»، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ؟»، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ»، قَالَ: أَبُو قَتَادَةَ عَلَيَّ دَيْنُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. بخاری ۲۲۹۵

جنازه‌ای نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده شد که بر آن نماز بگزارد. فرمود: آیا بدهکاری دارد؟ گفتند: نه. پس بر او نماز گزارد. سپس جنازه‌ای دیگر آورده شد، فرمود: آیا بدهکاری دارد؟ گفتند: بله. فرمود: بر صاحب خویش نماز بگزارید. ابوقتاده گفت: ای رسول خدا! من بدهکاری او را ضمانت می‌کنم. پس بر آن جنازه نماز گزارد.

۲. در اقناع آمده: زیرا با عقد، حقی در ذمه‌ی انسان ثابت می‌شود پس به بیع شباهت پیدا می‌کند.

وَلِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَةٌ مَنْ شَاءَ مِنَ الضَّامِنِ^۱ وَالْمُضْمُونِ عَنْهُ^۲ إِذَا كَانَ الضَّمَانُ عَلَى مَا بَيْنَنَا^۳.

و برای صاحب حق است بازخواست کسی که بخواهد از ضامن و ضمانت شده از طرف او، هرگاه ضمانت باشد بر آن چه بیان کردیم.

وَإِذَا غَرِمَ الضَّامِنُ رَجَعَ عَلَى الْمُضْمُونِ عَنْهُ، إِذَا كَانَ الضَّمَانُ وَالْقَضَاءُ^۴ يَأْذِنِهِ^۵.

و هرگاه (صاحب حق،) ضامن را غرامت کرد، (ضامن) بسوی مضمون عنه برمی‌گردد هرگاه ضمانت و پرداخت با اجازه‌ی او (یعنی با اجازه‌ی مضمون عنه) باشد.

وَلَا يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ^۶، وَلَا مَا لَمْ يَجِبْ^۷، إِلَّا دَرَكُ الْمَبِيعِ^۸.

و ضمانت مجهول صحیح نمی‌شود و نه چیزی که واجب نگردیده است مگر (ضمانت) درک مبیع.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الزَّعِيمُ غَارِمٌ، وَالدَّيْنُ مَقْضِيٌّ. صحیح، ابن ماجه ۲۴۰۵

ضامن غرامت می‌شود و بدهکاری باید پرداخت شود.

۲. در معنی آمده: زیرا بدهکاری در ذمه‌ی اوست. و همان‌گونه که در حدیث فوق گذشت، بدهکاری باید پرداخت شود.

۳. شروط ضمانت متوفر باشد. یعنی بدهکاری در ذمه‌ی مضمون له و مضمون عنه مستقر گردد و مقدار آن معلوم باشد.

۴. در این مسأله، ضمانت باید با اجازه‌ی مضمون عنه باشد اما در پرداخت نیازی به اجازه‌ی مضمون عنه نیست و قول ابوشجاع در اینجا ضعیف است که در پرداخت، اجازه‌ی مضمون عنه را شرط می‌داند. و این تصحیح در اقناع شرح ابی‌شجاع و حاشیه‌ی باجوری بر ابن قاسم آمده است.

۵. زمانی که ضامن می‌خواهد ضمانت کند اگر به مضمون عنه گفت: آیا اجازه دارم از طرف شما ضمانت بدهکاری شما را بنمایم؟ اگر مضمون عنه قبول کرد و سپس هنگام رسیدن موعد، ضامن مبلغ را به مضمون له پرداخت کرد در این مسأله ضامن می‌تواند از مضمون عنه پولی را که از طرف او پرداخت نموده را بگیرد. زیرا با اجازه‌ی مضمون عنه، مال خویش را صرف منفعت او کرده است.

اما اگر بدون این که مضمون عنه خبر داشته باشد او را ضمانت کرد و هنگام رسیدن موعد، پول را به مضمون له پرداخت کرد؛ نمی‌تواند به مضمون عنه رجوع کند زیرا از تبرع و خیر خود ضمانت کرده است.

۶. در اقناع آمده: زیرا با عقد، حقی در ذمه‌ی انسان ثابت می‌شود پس به بیع شباهت پیدا می‌کند. و در کفایه الأخیار آمده: زیرا در جهالت، فریب است.

۷. مثلاً زید می‌گوید: ای عمرو! قرضی که فردا می‌خواهی به خالد بدهی من آن را ضمانت می‌کنم.

۸. مثلاً: زید، ماشینی را به عمرو می‌فروشد. خالد می‌گوید: من ضمانت می‌کنم که این ماشین دزدی نیست. یا پولی که پرداخت می‌کند دزدی نیست.

فَصْلٌ: وَالْكَفَالَةُ بِالْبَدَنِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ عَلَى الْمَكْفُولِ بِهِ حَقٌّ لِأَدَمِيِّ^٢.

و کفالت به بدن جایز است هرگاه بر کفالت شده حقی برای انسان باشد.

١. در تحفه، نهاییه، مغنی و منهج آمده: به خاطر حاجت شدید به آن، جایز دانسته شده است. در مغنی آمده: به این آیه استیناس کرده می‌شود: ﴿قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِّي بِهِ﴾ **سوره یوسف، آیه ٦٦**

(یعقوب علیه‌السلام به پسران خویش) گفت: من هرگز بنیامین را همراه شما نخواهم فرستاد تا این که عهد و پیمان مستحکمی از طرف الله عزوجل به من بدهید که او را (سالم) به من برمی‌گردانید.

ماوردی در الحاوی الکبیر می‌نویسد: **وَالْمَوْثِقُ الْكَفِيلُ.**

٢. در منهج آمده: **وَالْمَذْهَبُ صِحَّتُهَا بِبَدَنِ مَنْ عَلَيْهِ عُقُوبَةٌ لِأَدَمِيِّ كَقِصَاصٍ وَحَدِّ قَذْفٍ وَمَنْعُهَا فِي حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى.**

مذهب، صحیح بودن آن به بدن شخصی است که بر او عقوبتی برای انسان باشد مانند: قصاص و حد دشنام (در تحفه و مغنی آمده: زیرا حق لازم است پس به مال شباهت پیدا می‌کند). و در حدود الله متعال منع است (در مغنی آمده: مانند: حد خمر، زنا و دزدی؛ زیرا حقوق خداوند تا حد امکان در دفع آن سعی کرده می‌شود. در تحفه آمده: زیرا به پوشاندن و ساقط کردن آن مامور شده‌ایم).

در منهج آمده: اگر موعد مقرر فرارسید و مکفول به نیامد، کفیل زندان کرده می‌شود. اگر مکفول به وفات کند از کفیل، مال مطالبه کرده نمی‌شود.

در مغنی آمده: اگر مکفول به متواری شد و کفیل، مکان او را ندانست اجبار کرده نمی‌شود که او را حاضر کند. اما اگر مکان مخفی شدنش را می‌داند باید او را احضار کند. اگر مکفول به نیامد و کفیل بدهکاری از طرف مکفول به پرداخت کرد، زندان کرده نمی‌شود. اما هرگاه مکفول به حاضر شد و یا وفات کرد مال او مسترد کرده می‌شود.

فَصْلٌ: وَلِلشَّرِكَةِ^۱ حَمْسُ شَرَائِطٍ: أَنْ يَكُونَ عَلَى نَاضٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالذَّنَانِيرِ^۲

و برای شرکت پنج شرط است: آن که بر نقد از درهم‌ها و دینارها باشد.

وَأَنْ يَتَّفَقَا فِي الْجِنْسِ وَالنَّوْعِ^۳، وَأَنْ يَخْلُطَا الْمَالَيْنِ^۴

و آن که در جنس و نوع متفق باشند. و آن که دو مال را مخلوط کنند.

۱. در تحفه، نهاییه و مغنی در مورد جواز شراکت، اجماع بیان شده است.

عَنِ السَّائِبِ، قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُنْتُ شَرِيكِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَكُنْتُ خَيْرَ شَرِيكٍ، لَا

تُدَارِيَنِي، وَلَا تُمَارِيَنِي. صحيح، ابن ماجه ۲۲۸۷

سائب بن یزید به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: در جاهلیت، شما شریک من بودید و بهترین شریک بودید که با من مخالفت نمی کردید و بحث و جدل هم نمی کردید.

۲. در تحفه، نهاییه و مغنی آمده است: بر شرکت با درهم و دینار، اجماع شده است.

قول مصنف که شراکت را فقط در نقد جایز می داند قول مرجوحی است. قول راجح این است که شراکت در مثلیات نیز صحیح می شود.

در منهاج آمده: شراکت در مثلیات، صحیح می شود به غیر از قیمت کردنی‌ها. مفهوم عبارت تحفه، نهاییه و مغنی در شرح این عبارت چنین است: زیرا در مثلیاتی همانند گندم و جو، دو مال به گونه‌ای مخلوط می شوند که نمی توان آن دو را از یکدیگر تمییز داد در نتیجه با تلف شدن قسمتی از آن، دانسته نمی شود مال کدام یک تلف شده است. و به هنگام تقسیم، می توان به طور مساوی اموال را بین دو شریک تقسیم کرد. اما در قیمت کردنی‌ها (همانند شتر) شراکت جایز نیست زیرا مخلوط کردن آن‌ها بدون تمییز، امکان پذیر نیست. لذا اگر قسمتی از آن، تلف شد دانسته می شود مال کدام یک از دو شریک تلف شده در نتیجه هنگام تقسیم، مال یک نفر ناقص می شود و به اندازه‌ی سهم شرکاء، نمی توان بین دو شریک تقسیم کرد.

۳. در کفایه الأخیار آمده: زیرا اگر در نوع و جنس با همدیگر تفاوت داشته باشند، دو مال از یکدیگر تمییز داده می شوند.

۴. در کفایه الأخیار آمده: زیرا جدایی قبل از مال حاصل است. یعنی پیش از شراکت، دو مال از یکدیگر جدا بودند اکنون که عقد شراکت منعقد شده باز هم دو مال از همدیگر جدا هستند پس شراکت، معنائی پیدا نمی کند.

وَأَنْ يَأْذَنَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ فِي التَّصَرُّفِ،^۱ وَأَنْ يَكُونَ الرَّبْحُ وَالْخُسْرَانُ عَلَى قَدْرِ الْمَالَيْنِ.^۲

و آن که هر کدام از آن دو به صاحبش در تصرف کردن اجازه دهد و آن که سود و زیان به مقدار دو مال باشد.

وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ،^۳ وَإِذَا مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ.^۴

و برای هر کدام از آن دو، فسخ آن (جایز) است هرگاه که بخواهد. و هرگاه یکی از آن دو فوت کرد، (شراکت) باطل می‌شود.

فَصْلٌ: وَكُلُّ مَا جَازَ لِلْإِنْسَانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جَازٌ لَهُ^۵ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ أَوْ يَتَوَكَّلَ،^۶

و هر چیزی که برای انسان، تصرف کردن در آن از طرف خودش جایز است، برای او درست است که در آن (کسی) را وکیل کند یا (خودش در آن) وکیل شود.

۱. در معنی آمده: زیرا در مال مشترک برای شرکاء جایز نیست که در آن تصرف کنند مگر این که باقی شرکاء، اجازه بدهند و اجازه از جانب آنان فهمیده نمی‌شود مگر با صیغه‌ای که بر آن دلالت دهد.

۲. مثلاً اگر یک نفر، سه میلیون و دیگری شش میلیون در شراکت سرمایه گذاری کنند سود و زیان، یک به سه خواهد بود.

در تحفه و معنی آمده: زیرا سود و زیان از ثمرات دو مال است پس به تبع آن، باید بر مقدار آن دو سنجیده شود.

۳. در إقناع آمده: زیرا شراکت از طرفین، عقد جایز است. در تحفه آمده: زیرا شرکاء در تصرف مال به همدیگر وکالت می‌دهند (و وکالت نیز عقد جایز است).

۴. در کفایه الأخیار آمده: به علت خروج او از اهلیت تصرف است که شراکت باطل می‌شود.

۵. در تحفه، نهاییه و معنی آمده: قبل از اجماع، اصل در آن آیات قران و احادیث وارد شده، از آن فرموده‌ی الله عزوجل است: ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ **سوره نساء، آیه ۳۵**

داوری از طرف خانواده‌ی شوهر و داوری از طرف خانواده‌ی همسر بفرستید.

همچنین وکیل کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم، ابوهریره را بر صدقات در صحیح بخاری ۲۳۱۱ آمده است.

۶. در الإقناع و تحفه آمده: زیرا هرگاه نتواند در مال خود تصرف کند پس از باب اولی که دیگری نمی‌تواند در مال او تصرف کند.

وَالْوَكَالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ، لِكُلِّ مِنْهُمَا فَسْخُهَا مَتَى شَاءَ،^۱ وَتَنْفَسِخُ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا،^۲

و وکالت، عقد جایزی است، برای هر کدام از آن دو، فسخ آن است هر وقت که بخواهد. و با مرگ یکی از آن دو فسخ می‌شود.

وَالْوَكِيلُ أَمِينٌ فِيمَا يَقْبِضُهُ وَفِيمَا يَصْرِفُهُ.^۳ وَلَا يَضْمَنُ إِلَّا بِالتَّفْرِيطِ.^۴

و وکیل، امین است در آن چه آن را قبض می‌کند و در آن چه آن را مصرف می‌کند. و غرامت نمی‌شود مگر با سهل‌انگاری.

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ وَيَشْتَرِيَ إِلَّا بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ: أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ،^۵ وَأَنْ يَكُونَ نَقْدًا بِنَقْدِ الْبَلَدِ،^۶

و درست نمی‌شود آن که بفروشد و بخرد مگر به سه شرط: آن که به قیمت مثل بفروشد، و آن که نقد باشد به نقد شهر.

۱. در معنی و کفایه الخيار آمده: زیرا وکالت، عقد ارفاق و معونت است. و زیرا موکل گاهی مصلحت را در این می‌بیند که وکیل را عزل کند و شخص حاذق‌تری را وکیل خود گرداند. و همچنین وکیل گاهی می‌شود که فراغت پیدا نمی‌کند که وکیل مال مردم باشد پس الزام کردن دو طرف، ضرر آشکاری است و در حدیث آمده: **لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ**. صحیح لغیره، ابن ماجه ۲۳۴۱

ضرر رساندن به خود و ضرر رساندن به دیگران هرگز جایز نیست.

۲. در کفایه الأخیار آمده: به خاطر خروج او از اهلیت تصرف است که شراکت باطل می‌شود.

۳. در کفایه الأخیار آمده: زیرا وکیل از طرف موکل، امین دانسته شده که امور خویش را داوطلبانه به او واگذار کرده است پس غرامت کردن او با امین دانستن او منافات پیدا می‌کند.

۴. در کفایه الأخیار آمده: زیرا شأن او شأن تمام اموری است که شخص در آن امین دانسته می‌شود. پس اگر چه اصالتاً امین، غرامت کرده نمی‌شود اما اگر تعدی و تجاوز و سهل‌انگاری از طرف او حادث شود به خاطر حفظ مال مردم و به خاطر دفع ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران غرامت کرده می‌شود.

۵ و ۶. در کفایه الأخیار آمده: زیرا عرف بر آن دلالت می‌دهد (که وکیل با نقد آن منطقه خرید و فروش می‌کند و از معامله‌ای که در آن ضرر فاحش باشد؛ اجتناب می‌کند). پس وقتی که او را وکیل کرد در ضمن آن، این دو شرط نهفته و مانند این می‌ماند که به آن تلفظ زده است.

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ نَفْسِهِ^۱ وَلَا يُقَرَّرَ عَلَى مُوَكَّلِهِ^۲ إِلَّا بِإِذْنِهِ^۳.

و درست نمی‌شود آن که به خودش بفروشد و بر علیه موکل خود اقرار نمی‌کند مگر با اجازه‌ی او.

فَصْلٌ: وَالْمُقَرَّرُ بِهِ^۴ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقُّ الْآدَمِيِّ. فَحَقُّ اللَّهِ تَعَالَى يَصِحُّ الرَّجُوعُ

فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ^۵، وَحَقُّ الْآدَمِيِّ لَا يَصِحُّ الرَّجُوعُ فِيهِ عَنِ الْإِقْرَارِ بِهِ^۶.

و اقرار شده به چیزی، دو نوع است: حق خداوند متعال و حق انسان. پس حق خداوند متعال، (بعد) از اقرار به آن رجوع کردن در آن صحیح می‌شود. و حق انسان، (بعد) از اعتراف کردن به آن بازگشت به آن صحیح نمی‌شود.

۱. در کفایه الأخیار آمده: زیرا عرف اقتضای آن می‌کند. همچنین طبیعتاً انسان‌ها حریص‌اند که با خرید ارزان به خود نفع برسانند در حالی که مقصود از وکالت، فروختن مال موکل با قیمت خوب است که این دو امر با همدیگر در تضاداند. در منهج آمده: قول اصح این است که می‌تواند با پدر و پسرش که مستقل‌اند، معامله کند.

۲. در کفایه الأخیار آمده: زیرا اقرار در آن چیزی است که مالک آن نیست.

۳. در الإقناع آمده: این قول ضعیفی است، قول اصح این است که حتی با اجازه‌ی موکل، وکیل نمی‌تواند بر موکل خویش اقرار کند. مثلاً اگر موکل بگوید: تو را وکیل کردم که از طرف من به نفع فلانی اقرار کنی، صحیح نیست.

در منهج آمده: **لَا فِي الْإِقْرَارِ فِي الْأَصَحِّ**. بنابر قول اصح که توکیل در اقرار جایز نیست.

۴. در تحفه، نه‌ایه و معنی آمده: اصل در مشروعیت آن قبل از اجماع، آیات قران و احادیث وارد شده است: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ **سوره نساء، آیه: ۱۳۵**

بسیار برپادارنده‌ی عدل و داد باشید و به خاطر الله عزوجل شهادت دهید و اگر چه به زیان خودتان باشد. مفسرین می‌گویند: شهادت دادن فرد بر خود، همان اقرار است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَاعْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَىٰ امْرَأَةٍ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمَهَا. بخاری ۲۳۱۴

ای انیس! به نزد زن این شخص برو، اگر اعتراف کرد او را سنگسار کن.

۵. **عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا أَتَىٰ مَاعِزُ بْنُ مَالِكٍ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ، أَوْ**

عَمَزْتَ، أَوْ نَظَرْتَ. بخاری ۶۸۲۴

وقتی که معاز (با اعتراف به زنا) به نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد. ایشان فرمودند: شاید بوسه زدی یا بازی کردی یا نظر انداختی.

۶. در کفایه الأخیار آمده: زیرا حقوق خداوند بر بخشش است اما حقوق مردم بر کشمکش و ستیز است. در اقناع آمده: به علت تعلق گرفتن حق مُقر له (کسی که اقرار به نفع او شده) بازگشت از آن جایز نیست.

وَتَفْتَقِرُ صِحَّةَ الْإِقْرَارِ إِلَى ثَلَاثَةِ شَرَائِطَ: الْبُلُوغُ، وَالْعَقْلُ،^۱ وَالْإِخْتِيَارُ،^۲ وَإِنْ كَانَ بِمَالٍ
أَعْتَبَرَ فِيهِ شَرْطُ رَابِعٍ وَهُوَ الرُّشْدُ.^۳

و صحیح بودن اقرار به سه شرط نیازمند است: بالغ بودن، و عاقل بودن، و اختیار داشتن، و اگر (اقرار) به مال باشد
شرط چهارم در آن معتبر است و آن صلاحیت در دین و مال است.

وَإِذَا أَقَرَ بِمَجْهُولٍ^۴ رَجَعَ إِلَيْهِ فِي بَيَانِهِ.^۵

و هرگاه به چیز نامعلومی اقرار کرد در بیان کردنش بسوی آن (مجهول) بازمی‌گردد.

۱. در معنی آمده: زیرا تصرفات آنان در مالشان جایز نیست. و دلیل منع تصرفات مالی این اشخاص در باب حجر
گذشت.

۲. در معنی و نهاییه آمده: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ

مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ **سوره نحل، آیه ۱۰۶**

کسانی که پس از ایمان آوردن، کافر می‌شوند مگر کسانی که بر کفر، اجبار کرده می‌شوند در حالی که قلب آنان به
ایمان، آرام و ثابت است. الله عزوجل اجبار را ساقط کننده‌ی حکم کفر دانست پس اقرار کردن بر چیزی بغیر از کفر،
اولی است که اعتباری نداشته باشد.

۳. زیرا شخصی که رشید نباشد، به او سفیه گفته می‌شود و در باب حجر با دلایل آن گذشت که تصرفات سفیه در
مالش صحیح نیست.

اما در امور غیر مالی، اقرار سفیه پذیرفته می‌شود مانند اموری که حد و قصاص را ایجاب می‌کنند و همچنین اقرار او
در طلاق، خلع و ظهار نیز پذیرفته می‌شود زیرا موارد اشاره شده اموری هستند که به مال تعلق ندارند.

۴. در تحفه و نهاییه آمده: اقرار به مجهول به اجماع صحیح می‌باشد. زیرا اقرار به مجهول، خبر دادن از حق سابق
است و خبر دادن از چیزی گاهی با تفصیل و گاهی مجمل بیان می‌شود. در البیان آمده: زیرا اقرار، حقی است که بر
گردن اوست لذا به همراه جهالت به آن نیز صحیح می‌شود.

۵. در منهج آمده: هرگاه به چیز مجهولی اقرار کرد، از هر چیزی که قیمتی باشد تفسیر او پذیرفته می‌شود و اگر چه
اندک باشد.

وَيَصِحُّ الْإِسْتِثْنَاءُ فِي الْإِقْرَارِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ،^۱ وَهُوَ فِي حَالِ الصَّحَّةِ وَالْمَرَضِ سَوَاءً.^۲

و استثنا در اقرار صحیح می‌شود هرگاه استثنا را به اقرار وصل کرد. و اقرار در حالت تندرستی و بیماری یکسان است.

فَصْلٌ: وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ الْإِنْتِفَاعَ بِهِ^۳ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ^۴

و هر چیزی که نفع بردن از آن به همراه باقی ماندن ذات آن ممکن می‌شود،

۱. صاحبان تحفه و نهاییه، اجماع را در این باره بیان کرده‌اند. در اقناع آمده: زیرا استثنا به کثرت در قران و سنت و کلام عرب وارد شده است.

اگر مستثنی را به مستثنی منه وصل نکند استثنا اعتباری ندارد. مثلاً بگوید: زید از من یک میلیون طلب دارد و بعد از یک ساعت بگوید: مگر پانصد هزار. در این مسأله چون مستثنی متصل نیست استثنا فاقد اعتبار است و یک میلیون لازم می‌گردد.

۲. مفهوم عبارت اقناع چنین است: مثلاً اگر در حالت تندرستی اقرار کرد به زید، یک میلیون بدهکار است و در حالت بیماری اقرار کرد به عمرو، دو میلیون بدهکار است هر دو اقرار تنفیذ می‌شوند و اولی بر دومی مقدم نیست بلکه هر دو اقرار، در حکم با همدیگر برابرند.

۳. در تحفه، نهاییه و مغنی آمده: اصل در آن قبل از اجماع، آیات قران و احادیث وارد شده است، از آن فرموده‌ی الله عزوجل است: ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ **سوره نساء، آیه ۳۵**

و از دادن وسایل کمکی ناچیز (که همسایگان به همدیگر می‌دهند) خودداری می‌کنند.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَرْعٌ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ، يُقَالُ لَهُ مَنْدُوبٌ، فَرَكِبَهُ. **بخاری ۲۸۶۲**

در مدینه (صدای مهیبی شنیده شد که به سبب آن، در مردم) ترسی بوجود آمد. رسول الله صلی الله علیه وسلم بلافاصله اسب ابوطلحه - که به آن مندوب گفته می‌شد - را به عاریت گرفت و سوارش شد.

۴. در تحفه آمده: عاریت دادن شمع برای افروختن و طعام برای خوردن جایز نیست زیرا اصل آن‌ها از بین می‌رود. اما اگر شمع را برای زینت عاریت بدهد جایز است زیرا اصل آن از بین نمی‌رود.

جَازَتْ إِعَارَتُهُ إِذَا كَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَارًا^۱

عاریت دادن آن درست است هرگاه منافع آن باقی باشد.

وَتَجُوزُ الْعَارِيَةُ مُطْلَقَةً وَمُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ^۲

و عاریت به طور مطلق (بدون بیان مدت) و مقید به مدت، درست می‌شود.

۱. در اقناع و کفایه الاخیار آمده: مانند این که شخصی بگوید این گوسفند را جهت شیر دادن یا زاییدن به تو عاریت دادم. قاضی ابوشجاع بر این است که صحیح نیست زیرا شیر دادن و زاییدن منفعتی است که باقی نمی‌ماند.

در حاشیه‌ی نبرای بر اقناع آمده: در این مسأله، معتمد این است که عاریت صحیح است و استفاده از شیر و نسل آن، برای شخص مباح است و هدیه‌ی فاسده محسوب می‌شود. همچنین اگر مرکب‌دان با مرکب برای نوشتن و کوزه‌ی پر از آب برای وضو، عاریت داد ظرفِ مرکب و ظرفِ آب، حکمِ عاریت می‌گیرد و از مرکب و آب به حکمِ مباح بودن از آن استفاده شده است.

۲. در کفایه الاخیار آمده: زیرا در عاریت، انتفاع بردن از مال عاریت گرفته شده مباح است پس شخصی که مال خویش را برای عاریت به دیگری مباح می‌گرداند اجازه دارد که بدون مدت عاریت بدهد و گاهی برای آن وقت تعیین نماید.

در اقناع آمده: در عاریت مقید به مدت، تا وقتی که زمان آن به پایان نرسیده هر چقدر بخواهد می‌تواند بنا کند یا زراعت کند. اما در عاریت بدون مدت، فقط یک بار می‌تواند بنا کند یا زراعت کند.

در منهاج و شرح آن، مغنی آمده: اگر زمینی را برای بنا کردن یا کاشتن عاریت داد و مدتی را برای آن تعیین نکرد سپس به عاریت خویش بازگشت. اگر به هنگام عقد، معیر و مستعیر با یکدیگر شرط کرده بودند که هرگاه معیر اراده کرد در عاریت خویش رجوع کند بدون پرداخت خسارت به مستعیر می‌تواند رجوع کند، پس طبق قراری که گذاشته بودند لازم مستعیر است که آن بنا یا زراعت را قلع کند و اگر این کار را نکرد، معیر می‌تواند آن را قلع کند.

اما اگر به هنگام قرارداد، شرط قلع نکرده بودند و مستعیر گفت که آن را قلع می‌کنم این حق را دارد زیرا ملک خودش هست و ضرر متوجه خودش می‌شود.

اما اگر مستعیر گفت: آن را مجانی قلع نمی‌کنم پس معیر اختیار دارد که آن بنا یا زراعت را به حال خود رها کند و اجاره‌ی زمین را از مستعیر بگیرد یا آن را قلع کند و خسارت نقص قیمت را به مستعیر پراخت کند. و گفته‌اند: یا معیر می‌تواند آن بنا یا زراعت را از مستعیر بخرد.

وَهِيَ مَضْمُونَةٌ عَلَى الْمُسْتَعِيرِ بِقِيمَتِهَا يَوْمَ تَلْفِهَا.^۱

و آن بر عاریت گیرنده ضمانت شده است به قیمت آن در روز تلف آن.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتَ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ. حاکم در مستدرک ۲۳۰۲ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده.

گرامت بر کسی است که چیزی را گرفته تا این که آن را (به مالکش) تحویل دهد.

در کفایه الأخیار آمده: اگر عاریت در آن مقداری تلف شد که به مستعیر اجازه‌ی استفاده داده شده است در این صورت مستعیر، گرامت کرده نمی‌شود. مثلاً: اگر ماشینی را به عاریت گرفت که از شیراز به اصفهان برود در مسیر راه، ماشین تلف شد؛ مستعیر گرامت کرده نمی‌شود زیرا در مال عاریت به اندازه‌ای تصرف کرده که مالک آن با رضایت خود به او اجازه داده است.

اما اگر همین شخص از شیراز به بندرعباس برود و ماشین تلف شود در این صورت گرامت کرده می‌شود زیرا در مال عاریت به گونه‌ای تصرف کرده که مالک آن به او اجازه نداده است.

فَصَلِّ: وَمَنْ غَضَبَ مَالًا لِأَحَدٍ^۱ لَزِمَهُ رَدُّهُ^۲ وَأَرشُ نَقْصِهِ^۳ وَأُجْرَةُ مِثْلِهِ^۴. فَإِنْ تَلَفَ ضَمِنَهُ^۵ بِمِثْلِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مِثْلٌ^۶.

و کسی که مال کس دیگری را به زور تصاحب کرد، برگرداندن آن و خسارتِ نقصِ قیمتِ آن و اجراهی مثل آن واجب اوست. پس اگر تلف شد، همانند آن، غارم آن می‌شود اگر برای آن مانندی باشد،

۱. در الاقناع و کفایه الأخیار آمده: اصل در تحریم غصب قبل از اجماع، آیات قرآن وارد شده، از آن فرموده‌ی

خداوند متعال است: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ **سوره بقره، آیه ۱۸۸**

و اموال یکدیگر را به ناحق نخورید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا. مسلم ۱۲۱۸

همانا خون‌هایتان و اموالتان بر شما حرام است مانند حرام بودن این روز (روز عرفه)، در این ماه (ماه ذوالحجه)، در این شهر (شهر مکه).

۲. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ. حاکم در مستدرک ۲۳۰۲ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده.

گرامت بر کسی است که چیزی را گرفته تا این که آن را (به مالکش) تحویل دهد.

۳. مثلاً: اگر ماشینی را غصب و سپس آن را معیوب کرد. هنگام بازگرداندن آن به مالک، باید خسارتِ نقصِ قیمت را نیز پرداخت کند.

۴. مثلاً غاصب، ماشینی را بیست روز نزد خود نگه دارد، علاوه بر بازگرداندن ماشین و پرداختِ خسارتِ نقصِ قیمت، کرایه‌ی بیست روز نیز از او گرفته می‌شود. زیرا غاصب باعث شده که مالک نتواند بیست روز از منفعت مال خویش بهره ببرد.

۵. در مغنی المحتاج، اجماع در این رابطه بیان شده است.

۶. در اقناع آمده: الله عزوجل در قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا

اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ **سوره بقره، آیه ۱۹۴**

کسی که به شما تعدی و تجاوز کرد پس به اندازه‌ای که به شما تعدی و تجاوز کرده، حق خویش را بستانید.

مثلی آن چیزی است که به کیل یا وزن بیاید و معامله‌ی سلم در آن صحیح باشد.

وَبِقِيَمَتِهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَضَبِ إِلَى يَوْمِ الثَّلَفِ.^۱
 و به قیمت آن اگر برای آن مانندی نباشد بیش‌ترین آن چه از روز غضب تا روز تلف بود.

۱. در اقناع و کفایه الأخیار آمده: زیرا هنگامی که قیمت مال مغضوبه به نهایت قیمت خود رسید مطالب بوده که مال را تحویل بدهد.